

# کتاب و کتابخوانی

محمد سید اخلاقی

داستان پیش می‌آمد آرزوی می‌کردم کاش کمی بزرگتر و قویتر بودم و می‌توانستم هر طوری شده به او کمک کنم. تابستانها از بی هم می‌آمدند و من با همان اشتیاق گذشته کتابهای دیگری خواندم. کم کم با زیاد شدن کتابها و قهرمانها، حیفم آمد که از این همه شور و هیجان دوستانم بی نصیب بماند. البته نه اینکه در این مدت چیزی به آنها نگفته باشم؛ هر آنچه می‌خواندم، سطر به سطر و موبه‌مو، با حرارتی دوچندان، برای دوستانم تعریف می‌کردم. اصلاً کوچک و گذر محله، عرصه‌ای بود برای خودنمایی و به رخ کشیدن همه آن چیزهایی که خوانده بودیم. بعضی وقتها همین خودنماییها به تحلیل و نقد داستان و بحثهای کاملاً داغ و تکنیکی ختم می‌شد و بچه‌ها هم برای آنکه از قافله این بحث و جدلها عقب نمانند، ناگزیر بودند تا می‌توانند بخوانند و بخوانند و برای بحثهای داغ و بعضاً حیثیتی عصرها آماده شوند. خلاصه ددرسر تان ندهم همه يك پا کتابخوان حرفه‌ای شده بودیم و کتابها دست به دست می‌شد و همه بی صبرانه در انتظار نوبت به سر می‌بردیم.

□

چند وقت پیش، در هفته کتاب، همه جا صحبت از کتاب و کتابخوانی بود. متأسفانه اظهارنظرها و آمارهای مربوط به کتاب همه نگران کننده است: «هر ایرانی در سال فقط چند ثانیه مطالعه می‌کند»، «فلان شهر اصلاً کتابخانه ندارد»، «کتابهای دانشکده بهمان شهر قدیمی و مربوط به ده سال پیش است»، «قیمت کاغذ روز به روز گرانتر می‌شود»، «تیراژ کتابها روز به روز کاهش می‌یابد»... آمارها و اظهارنظرها هیچ کدام امیدوار کننده نیست. صنعت نشر برای بقای خود افتان و خیزان تلاش می‌کند، یعنی تلاش می‌کند که فعلاً فقط سر پا بماند. در هفته کتاب میزگردهای مختلفی برگزار می‌شود که مضمون قریب به اتفاق آنها دلالت بر این دارد که کتاب بازار و خریداری ندارد.

وقتی به انبوه این مطالب دوباره نگاه می‌کنم، می‌بینم در هیچ يك از آنها صحبتی از خواننده، یعنی پای اصلی قضیه، نیست. البته همین که تیراژ کتاب پایین است یعنی تعداد خواننده کم است ولی اغلب این تیراژ پایین را به علت گرانی کتاب می‌دانند و گرانی کتاب را معلول گرانی کاغذ و چاپ... اما همه می‌دانیم که خیلی چیزهای دیگر هم گران است و بعضاً ضروری هم نیست، ولی خریدار دارد، اما کتاب نه، ظاهراً خریداران اصلی کتاب همان کتابخوانهای قدیمی هستند یعنی خوانندگان قدیمی هنوز هم کتاب می‌خرند، حتی با قیمت گران. به عبارت دیگر تیراژ کتابها همان تیراژ قبل از انقلاب است، یعنی در واقع مجموعه خوانندگان کتاب سالهاست که چندان تغییری نکرده است. در بخش اول این نوشته یادآور شدم که آشنایی و انس با

درست به خاطر ندارم اولین کتابی که خواندم چه نام داشت، شاید اصلاً اولین کتاب نبود؛ ولی هر چه بود، آشنایی من با کتاب و دنیای پر رمز و راز آن از همان جا شروع شد. همه روزها و شبهای دوران نوجوانی ام به همین منوال با کتاب پر می‌شد و چه اشتیاقی داشتم که هر چه زودتر یکی را تمام کنم و به سراغ دیگری بروم. گویی همه آنها در جایی، که هنوز هم کشف نکرده‌ام کجا، ناتمام می‌ماند و باز مجبور بودم گمشده‌ام را در دیگری جستجو کنم. از طرفی درس و مدرسه هم بود و تأکیده‌های مدام و هر روزه پدر که «اول درس، بعد...» اما مگر می‌شد از افسون آن نوشته‌ها به همین راحتی خلاص شد؛ افسونی فراتر از مدرسه و معلم و عصیانیتهای خاموش و مشفقانه پدر. البته نه اینکه درس و مدرسه را یکسره رها کنم، اما به محض راست و ریست کردن تکالیف مدرسه سراغ کتاب می‌رفتم و با اشتیاقی سیری ناپذیر و حتی گاه با جانداختن چند صفحه، ماجرا را دنبال می‌کردم.

روزهای تابستان، بخصوص بعدازظهرها، برای من بهترین ایام و ساعات خدا بود؛ چون دیگر نه از درس خبری بود و نه از تکالیف مفصل شبانه؛ پدر و مادر هم چون شیطنت و سروصدایی در کار نبود؛ خیالشان راحت بود. و بعد من بودم و پشت بام خانه قدیمی و گوشه امنی برای خواندن و باز هم خواندن.

در گرمای بی‌پیر نیمه مرداد و در خنکای اواخر شهریور، پناهگاه من، سایه کوتاه اما صمیمی همان خرپشته بود که صبورانه مرا با همه دغدغه‌هایم پذیرا می‌شد؛ بعضی وقتها از شیرینکاری و شجاعت قهرمان داستان سراپا شادی و شور بودم و زمانی هم در غم و اندوهش افسرده و ملول. هر وقت مشکلی برای قهرمان

کتاب، البته اگر چنین اتفاق شیرینی بیفتد، از خانه و خانواده آغاز می‌شود. این آشنایی ممکن است از طریق کتابخانه محقر و کتابهای اندک بزرگترهای خانه باشد یا با امانت گرفتن کتاب از دوست و آشنا آغاز شود. بعد از خانه و خانواده نوبت به مدرسه می‌رسد که محل مناسبی است برای آشنایی با کتاب و تقویت روحیه کتابخوانی.

در اغلب خانواده‌ها، کتاب و به طور کلی مطالعه جایی ندارد و پدر و مادرها مطالعه و کتابخوانی را بیشتر به کتاب درسی محدود می‌کنند. البته در دوره ما، یعنی بیست سی سال پیش، در بیشتر خانه‌ها حتی تلویزیون هم وجود نداشت و اولین تفریح سالم و کم هزینه و به اصطلاح دم دست کتاب و مجله بود. اما در حال حاضر اغلب خانواده‌ها تلویزیون دارند و تعداد محدودی ویدئو و اخیراً تعداد محدودتری آنتن ماهواره. هرچند این وسایل نوظهور تا حدودی در کاهش تعداد خوانندگان و بالطبع تیراژ کتاب مؤثر است ولی جذابیت کتاب و دنیای پرطراوت آن چیز دیگری است. سوای همه اینها.

با این همه توجه به کتاب و ترویج کتابخوانی آداب و مقدماتی دارد که در صورت فراهم شدن زمینه مساعد بعید است وسایلی همچون ویدئو و ماهواره بتواند به آسانی جانشین آن شود. در همین روزگار تاخت و تاز ویدئو و ماهواره، من در همین تابستان اخیر نوجوانهایی را دیده‌ام که با وجود در اختیار داشتن این وسایل، یک رمان تاریخی - افسانه‌ای ۸۰۰ صفحه‌ای را به دلیل کشش و گیرایی آن دو سه روزه خوانده‌اند. خوب، جذابیت‌های ویدئو و ماهواره نمی‌تواند نوجوانی را که تا این حد با کتاب انس گرفته از کتاب و کتابخوانی منصرف کند. منظور من از زمینه مساعد همین مطلب است، یعنی در دسترس بودن حداقل چند کتاب نه چندان عمیق جذاب و گیرا. متأسفانه در بیشتر خانواده‌ها همین زمینه اندک هم موجود نیست و در مدرسه با تکالیف مفصل و آموزگارانی که فقط به کتاب درسی اکتفا می‌کنند و حتی خودشان آن قدر فراغت ندارند که به کتاب دیگری جز کتاب درسی نظری بیندازند، زمینه آشنایی با کتاب به کلی خالی است. نوجوانی که این دو مرحله اساسی، یعنی خانه و مدرسه را بدون آشنایی با کتاب و عادت به مطالعه طی کند، بعید است در مراحل بعدی و حتی در دوره دانشجویی کتابخوان بشود.

نکته دیگری که در هفته کتاب و در همین میزگردهای مربوط به کتاب نظرم را جلب کرد، جبهه‌گیری بعضی از ناشران، البته ناشران آثار جدی، در مقابل ناشران آثار سرگرم کننده بود. حتی برخی از همین ناشران به وزارت ارشاد پیشنهاد کرده بودند که از چاپ این گونه آثار جداً جلوگیری کند. در حالی که اگر عمیقتر به مسئله کتاب و کتابخوانی نگاه کنیم می‌بینیم ناشران بازاری،

خوانندگان آثار همان ناشران غیربازاری را تأمین می‌کنند. برای روشن شدن قضیه کافی است شما به تیراژ کتابهای سرگرم کننده و بعضاً بازاری توجه کنید. حتماً اطلاع دارید که تیراژ بعضی از همین کتابها حتی به ۵۰۰۰۰ نسخه رسیده است. یعنی با یک حساب سرانگشتی ۵۰۰۰۰ نفر خواننده، اعم از پیر و جوان، به مجموع آدمهای اهل مطالعه و کتاب اضافه شده که بعد از خواندن چندتایی از همین کتابها به کتابهای دیگر و مجلات دیگر سرکی می‌کشند و هر کدام در سیر مطالعاتی خود راهی انتخاب می‌کنند که احتمالاً به ترکستان ختم نمی‌شود! اصلاً چرا دور برویم، شما از جماعت اهل قلم، مترجمان، نویسندگان و حتی ناشران با سابقه بپرسید، اولین کتابی که خواندید چه مضمونی داشت. حالا ممکن است برخی از آنها به یاد نیاورند که اسم اولین کتابی که خوانده‌اند چه بوده ولی می‌دانند که مضمون آن تقریباً چه ماهی‌ای داشته که آنها را به دنیای جذاب و جادویی کتاب کشانده است. اصلاً بد نیست چند تا از همین مجلات ادبی و هنری این پرسش را با شخصیت‌های سیاسی، ادبی و فرهنگی در میان بگذارند. احتمالاً پاسخ این افراد زمینه یک تحقیق مفصل و دامنه‌دار در زمینه کتاب و کتابخوانی خواهد بود و آمارهای جالبی از همین پرسش و پاسخها می‌توان استخراج کرد.

مسئله شما هم بارها در سلمانی محله‌تان دیده‌اید افرادی را که در فاصله رسیدن نوبت، مشتاقانه کتاب می‌خوانند و حتی بعضی وقتها مایلند که استاد سلمانی دیرتر به سراغشان برود. مسلماً این شخص در منزل هم با همین پشتکار مطلب را دنبال می‌کند و در صف اتوبوس و داخل اتوبوس و... هم از این کتاب مهیج دست بردار نیست. بدون شك این شخص به جای اینکه فقط به قیمت پشت جلد نگاه کند، به عنوان و محتوای کتاب هم نظری می‌اندازد و به هر قیمتی که باشد کتاب دلخواهش را می‌خرد و هر چه سریعتر به منزل برمی‌گردد تا عطش باز هم خواندنش را فرو نشاند. من این عطش را در همسالان خودم و افراد کمی جاافتاده‌تر دیده‌ام. اما در جوانهای امروز متأسفانه چنین عشق و عطشی نیست. ممکن است بگوئید آقا ویدئو و ماهواره و فلان خواننده خارجی آن قدر جاذبه دارد که بعید است جوان امروزی به سراغ فلان کتاب پلیسی یا رمان اشک‌انگیز ایرانی و خارجی برود. ولی به نظر من این طور نیست. من حتی افرادی را دیده‌ام که

استدلال است که خواندن این گونه کتابها فرزندشان را از درس و مشق و مدرسه بازمی‌دارد و جذابیتهای کاذب برخی از این کتابها، بخصوص در دوره نوجوانی و بلوغ مشکل آفرین است. برخلاف این استدلال، تجربه نشان داده که مطالعه خارج از درس نتایج مفیدی دارد، چون هم نوعی استراحت ذهنی است و نوجوان را برای مراجعه مجدد به کتاب درسی آماده‌تر می‌کند، و هم تواناییهای ذهنی و فکری او را افزایش می‌دهد و از لحاظ کاربری واژگان و اطلاعات عمومی به یقین يك سروگردن از همسالان خود بالاتر خواهد بود. اصلاً چرا دور برویم، حداقل مزیتی که این دسته از کتابها دارد این است که در درس دیکته و انشا این افراد نسبت به بقیه موفق‌ترند. شاهدی بر این مثال، مترجمان آثار علمی و فنی‌اند. بعضی از این مترجمان تا آنجا که صحبت از فرمول و معادله و واکنش شیمیایی و... اینهاست بسیار روان متن اصلی را ترجمه می‌کنند، اما خدا نکند در جایی از متن به يك مطلب توصیفی یا تاریخی یا مطلبی که در حوزه آن رشته نیست بر بخورند. آن وقت مترجمی که بجز کتابهای رشته تحصیلی‌اش، حتی دو خط شعر نخوانده است بیاید و ببینید از چه تعابیر و عباراتی استفاده می‌کند. در حالی که همین مترجم محترم اگر برای استراحت هم که شده مدتی از وقت خود را به مطالعه خاطرات سیاسی یا تاریخی و حتی چند رمان ساده اختصاص می‌داد سفر خروج، باب دوم را به مهاجرت بنی اسرائیل از مصر به کنعان (فصل ۲) ترجمه نمی‌کرد یا به جای کمبوجیه ضبط لاتینی آن کامبیز را نمی‌گذاشت.

مطالب پیشگفته به خوبی روشن می‌کند که علیرغم فعالیتها و اقدامات گسترده‌ای که در سالهای بعد از انقلاب در زمینه توسعه مسائل فرهنگی و بخصوص کتاب و کتابخوانی صورت پذیرفته و سازمانهای مختلفی از جمله وزارت ارشاد، رادیو و تلویزیون و حتی اخیراً شهرداری و سازمانهای وابسته به آن با ایجاد گلستان کتاب و محله فرهنگ در نقاط مختلف شهر و همچنین برگزاری منظم نمایشگاههای بین‌المللی و استانی کتاب از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هیچ تغییر چشمگیری در تیراژ کتاب یا گشایشی در وضعیت نشر صورت نگرفته است. با آنکه همه این اقدامات به نوبه خود مفید و ارزنده است اما راه‌حل بنیادی این مسئله نیست. به همین لحاظ، با وجود دو برابر شدن جمعیت، تیراژ کتاب نسبت به قبل از انقلاب تغییر نکرده است. در این مورد نظر شما را به آماری در زمینه تیراژ کتاب در یکی از جمهوریهای شوروی سابق و مقایسه آن با کشور خودمان جلب می‌کنم. در این جمهوری با ۴ تا ۵ میلیون نفر جمعیت، تیراژ کتاب حدود چهار هزار (۴۰۰۰۰) نسخه است در حالی که در کشور ما با جمعیتی حدود ۶۰ میلیون نفر تیراژ متوسط کتابها بیش از ۴۰۰۰ نسخه

بعد از دیدن بعضی از فیلمهای سینمایی که بر اساس آثار ادبی ساخته شده فی‌الغور در صدد یافتن کتاب آن برآمده‌اند. خوشبختانه تعداد این آثار هم کم نیست. شاید بینندگان این فیلمها فکر می‌کنند که کتاب به زوایای دیگری پرداخته که یا به نظر فیلمساز چندان اهمیتی نداشته یا به تصویر کشیدن آن مقدور نبوده است. در هر حال تفاوت زبان تصویر و کلام مکتوب داستان دیگری است که در مجال این بحث نیست. جالب اینجاست که بعضی از همین آثار ادبی که به فیلم درآمده‌اند به چاپ پنجم و ششم هم رسیده‌اند. در واقع اگر بذره‌های انس و الفت با کتاب در جایی افشانده شده باشد، حالا در خانه باشد یا مدرسه یا از طریق دوست و آشنا، حتی همین ویدئو و ماهواره که تلویحاً مخل مطالعه و کتاب قلمداد می‌شود خودبه‌خود در خدمت کتابخوانی قرار می‌گیرد.

اگر در بحث کتاب و کتابخوانی به تکرار بر اهمیت خانواده تأکید می‌کنم به این دلیل کاملاً روشن است که به عقیده اکثر صاحب‌نظران و روان‌شناسان بیشتر عادات درست و نادرست از همان سالهای اول زندگی شکل می‌گیرد و در مراحل مختلف رشد این فرایند همچنان ادامه دارد. برای روشن شدن قضیه ذکر یکی دو مطلب خالی از فایده نخواهد بود:

با دوستی که اتفاقاً اهل مطالعه است گفتگو می‌کردم. صحبت از پرسش شد، به او گفتم «راستی پسر کتاب می‌خواند؟» خیلی سریع پاسخ داد «ای بابا، همان درسهایش را بخواند ما کلاهمان را به هوا می‌اندازیم.»

بیشتر بچه‌ها اوقات فراغت خود را در تابستان به دیدن کارتون یا بازیهای کامپیوتری می‌گذرانند. والدین این بچه‌ها اغلب رغبتی به مطالعه ندارند، یا اگر هم دارند فرصت ندارند کتاب مناسبی برای خود و فرزندشان انتخاب کنند. البته انتخاب کتاب مناسب برای هر مقطع سنی کار چندان ساده‌ای نیست. اما به نظر بنده لازم نیست برای این کار وقت زیادی صرف کرد. چون در حال حاضر بجز کتاب، تعداد زیادی مجله و روزنامه مخصوص کودکان و نوجوانان منتشر می‌شود، این کار، یعنی کتابخوانی، را می‌توان با همین مجله‌ها شروع کرد و به آن بیشتر جنبه تفریحی داد تا تکلیفی و اجباری.

نگرانی عمده والدین از کتاب غیردرسی مبتنی بر این

تدارك و تهیه کنفرانس خود به جستجوی منابع مورد نیاز پردازند. به علاوه در این روند حداقل با شماری از چهره‌های ادبی، سیاسی، تاریخی و علمی آشنا می‌شوند و این طور نمی‌شود که در تلویزیون از دانشجوی سال سوم ادبیات بپرسند خاقانی را می‌شناسی و او پاسخ بدهد نه، اصلاً اسمش را نشنیده‌ام (!) یا گابریل گارسیا مارکز را به عنوان تروریست معرفی کند.

□

وقتی به گردگیری خاطرات گذشته می‌پردازم می‌بینم کتاب خواندن و کتاب دوستی نسل ما از همان ایام نوجوانی سراسر با ترس و دلهره همراه بوده است؛ ترسی شیرین و زلال، ترس از پدر و تأکدهای آمرانه‌اش برای خواندن درس و آینده موعود، که شاید برای خودش هم چندان روشن نبود. بعدها و در سالهای بازپسین هم آن ترس و دلهره همچنان همراه ما بود؛ ترسی سیاه و تلخ. حکایت نسل ما در سخنان یکی از رؤسای پیشین دانشگاهها که می‌گفت «برای دانشجوی هیچ چیز خطرناک‌تر از کتاب نیست.» جلوه روشن تری می‌یابد. در چنین فضایی نسل ما با کتاب و کتابخوانی مأنوس شد و جایه‌جا آموخته‌هایش را به محک تجربه‌هایی که بعضاً ناگوار بود سنجید. اما نمی‌دانم در انبان ذهنیات جوانهای امروز، تاریخ و فرهنگ گذشته ما جایی دارد که در بحث وجدلشان به آن ببالند و دانسته‌های خود را به رخ یکدیگر بکشند؟ این نسل لازم است تاریخ و فرهنگ گذشته خود را بشناسد و با چهره‌های گوناگون ادبی و هنری آن آشنا شود. متأسفانه کتابهایی که در این حوزه در سالهای اخیر چاپ و منتشر شده اغلب ناقص و دستکاری شده است و آنها که از بد حادثه و در آشفته بازار تفریحات کاذب و مبتذل به کتاب روی آورده‌اند سیمای کاملاً روشنی از تاریخ معاصر و نویسندگان و سیاستمداران آن به دست نمی‌آورند و اغلب به دنبال چاپ اول این آثار هستند.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که متولی اصلی فرهنگ کشور است در مورد تصویب و تأیید آثار فرهنگی و به ویژه کتاب باید تا حدودی تسامح به خرج دهد. بی شک تسامح وسعه صدر مسؤولان فرهنگی تأثیر بسیار ارزنده‌ای خواهد داشت که نه در کوتاه‌مدت بل در سالهای آینده شاهد نتایج آن خواهیم بود. اتخاذ سیاستهای روشن فرهنگی و برنامه‌ریزی درازمدت و بنیادی به جامعه آرامش و اعتماد به نفس می‌بخشد و کتاب آرام آرام از ویرترین کتابفروشیها به خانه و مدرسه راه می‌یابد. حضور زنده و فعال کتاب در خانه و مدرسه آغاز راهی است که باید به طور جدی و مستمر دنبال شود. تا آنجا که نهال کتاب و کتابخوانی در خانه ریشه کند، در مدرسه جوانه بزند و در جامعه فردا گلهای شور و شعور و انسانیت به ارمغان آورد.

نیست. حالا ما می‌توانیم این معضل، یعنی نداشتن خواننده و خریدار را، به گرانی کاغذ و کتاب، جاذبه ویدیو و ماهواره و هزار دلیل زمینی و آسمانی نسبت دهیم اما این واقعاً همه قضیه است؟ ما برای همه این تولیدات فرهنگی و بالاخص کتاب، مصرف کننده و به عبارتی خواننده نداریم، ما باید خواننده تربیت کنیم و در جستجوی خواننده بالفعل باشیم. برای این کار باید کتاب به خانه‌ها راه یابد و در مدرسه بر کتاب و کتابخوانی تأکید شود و حتی ساعاتی به کتاب و کتابخوانی نه به صورت اجباری و تکلیفی بل به صورت زنده و خلاق اختصاص یابد و حتی در مقاطع مختلف تحصیلی آموزگاران و استادان، شاگردان خود را ملزم کنند که متناسب با هر درس و با استفاده از کتاب غیردرسی مطلب تهیه کنند. این کار باعث می‌شود دانش آموز ضمن آشنایی با کتاب، به تدریج در تحریر و تدوین مطالب در یک چارچوب مشخص نیز تبحر پیدا کند و بعدها اگر از بد حادثه خواست در اداره‌ای استخدام شود، برای نوشتن یک نامه اداری یا تقاضای کتبی دست و پایش نلرزد.

در مورد پیوند درسهای مدرسه با کتاب غیردرسی خاطره‌ای دارم که ذکر آن خالی از فایده نیست: سال چهارم ریاضی بودیم که یک روز معلم ادبیاتمان ضمن درس فارسی اعلام کرد که برای نمره درس فارسی لازم است دانش آموزان کلاس که حدود ۵۰ نفر بودند به ده گروه پنج نفره تقسیم شوند و هر گروه درباره یک شخصیت علمی، ادبی یا تاریخی کنفرانس بدهد. بعد از کلی جر و بحث بالاخره گروههای دهگانه انتخاب شدند و قرار شد هر گروه موضوع کنفرانس خود را در جلسه بعد اعلام کند. موضوع کنفرانس گروه ما بررسی زندگی و آثار یکی از نویسندگان معاصر بود. متأسفانه معلم ادبیاتمان اصلاً اسم این نویسنده را نشنیده بود و خلاصه با اکراه موضوع کنفرانس گروه ما را پذیرفت. شاید باور نکنید به قدری این کنفرانس برای معلم ادبیات و بچه‌های کلاس جالب بود که بعد از پایان کنفرانس تمام کتابهایی که ما به عنوان معرفی آثار این شخصیت ادبی به کلاس آورده بودیم یکجا به غارت رفت.

خوب، همین کار، یعنی برگزاری کنفرانس، را می‌توان به سایر درسهها ورشته‌ها هم تعمیم داد. با این کار ضمن آنکه فضای کلاس زنده و فعال می‌شود، دانش آموزان یاد می‌گیرند که برای